

واقدی می گوید، ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از ابوموسی، از محمد بن کعب، از عبدالله بن ابی سلیط ما را خبر داد که می گفته است * خودم ابواحمد پسر جحش را دیدم که با آنکه کور بود جنازه زینب را بر دوش می کشید و می گریست. عمر که شنید به او گفت ای ابواحمد! از جنازه فاصله بگیر مبادا مردم تو را زحمت دهند و مردم برای بر دوش کشیدن جنازه ازدحام می کردند، ابواحمد گفت ای عمر! این همان بانویی است که به سبب او به همه خوبی ها و خیر رسیدیم و این کار من اندکی از سوز درونم را آرام می سازد. عمر گفت بسیار خوب بر جای خودت باش - به کار خود ادامه بده.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن عمران بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق، از عاصم بن عبیدالله، از عبدالله بن عامر بن ربیعہ ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب را در یکی از روزهای گرم تابستانی سال بیستم هجرت دیدم که بر جنازه زینب دختر جحش نماز گزارد، و دیدم روی قبر پارچه یی - سایبانی - کشیده بودند، عمر بر لبه گور نشسته بود، ابواحمد هم که کور شده بود همراه او نشسته بود، سپس عمر بر پای ایستاد و بزرگان اصحاب رسول خدا هم بر پای بودند. آنگاه عمر بن خطاب، به محمد بن عبدالله بن جحش و اسامه و عبدالله پسران ابواحمد که برادرزادگان زینب بودند و به محمد بن طلحة بن عبیدالله که پسر حمنه دختر جحش و خواهرزاده زینب بود دستور داد برای خاکسپاری زینب وارد گور او شوند.

محمد بن عمر واقدی از عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) زینب دختر جحش را اول ذی قعدة سال پنجم هجرت به همسری گرفت و زینب در آن هنگام سی و پنج ساله بود.

و همو، از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن عبدالله بن حارثة بن نعمان از پدرش ابوالرجال ما را خبر داد که می گفته است * از مادرم عمره دختر عبدالرحمان شنیدم می گفت از عایشه پرسیدم رسول خدا (ص) چه هنگام با زینب دختر جحش ازدواج فرمود؟ گفت هنگام بازگشت ما از جنگ مریسبع یا اندکی پس از آن.

واقدی می گوید این روایت هم موافق گفته عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی است که می گفته است در آغاز ذی قعدة سال پنجم هجرت بوده است.

واقدی از گفته عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * زینب دختر جحش درم و دیناری از خود بر جای نگذاشت که او به هر چیز دست

می یافت صدقه می داد، و پناهگاه بینوایان بود، خانه اش از او برجای ماند که هنگام توسعه مسجدالنبی آن را به پنجاه هزار درم به ولید بن عبدالملک فروختند.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله، از زُهری، از عروه ما را خبر داد که می گفته است: * عایشه هنگامی که زینب دختر جحش درگذشت می گریست و از او یاد می کرد و بر او رحمت می فرستاد و چون در این باره به او اعتراض کردند، گفت زنی بسیار نیکو بود، عروه می گوید به عایشه گفتم خاله جان! کدامیک از همسران رسول خدا (ص) در نظر او برگزیده تر و محبوب تر بودند؟ گفت من در این باره چندان زیاد نیندیشیده ام ولی به هر حال زینب دختر جحش و ام سلمه در نظر رسول خدا منزلت ویژه داشتند و گمان می کنم پس از من؟! آن دو محبوب تر زنان آن حضرت بودند.^۱

محمد بن عمر می گوید، عمر بن عثمان جحشی، از ابراهیم بن عبدالله بن محمد، از پدرش برای ما حدیث کرد که می گفته است: * از مادر عکاشه بن محسن پرسیدم زینب دختر جحش به هنگام مرگ به چندسالگی رسیده بود؟ گفت هنگامی که برای هجرت به مدینه آمدم او سی و چند سال داشت و به سال بیستم هجرت درگذشت.

عمر بن عثمان می افزوده است که پدرم می گفت زینب دختر جحش در پنجاه و سه سالگی درگذشت.

زینب دختر خزیمه

بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه است، او همان است که به ام المساکین مشهور است و به روزگار جاهلی هم به همین لقب شهره بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است: * زینب دختر خزیمه هلالی مشهور به ام المساکین - مام بی نوایان - و همسر طفیل بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بود، و طفیل او را طلاق داده بود.

همو ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر از عبدالواحد بن ابی عون برای ما نقل کرد

۱. این گونه سخنان عایشه همچون سخنان همه هووها نسبت به یکدیگر است که خود را از همه محبوب تر می دانند.

که پس از آن عبیده بن حارث^۱ او را به همسری گرفت و عبیده هم در جنگ بدر شهید شد. محمد بن عمر واقدی، از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب و نیز از محمد بن قدامة از پدرش ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند * پیامبر (ص) از زینب دختر خزیمه خواستگاری فرمود او اختیار کار را به ایشان تفویض کرد^۲ و حضرت ختمی مرتبت گواهانی فراخواند و او را با مهریه دوازده و نیم وقیه به همسری خود در آورد، ازدواج رسول خدا با او در ماه رمضان صورت گرفت که سی و یکمین ماه هجرت بود، زینب هشت ماه با رسول خدا زندگی کرد و در پایان ماه ربیع‌الثانی که سی و نهمین ماه هجرت بود^۳ درگذشت و پیامبر (ص) خود بر پیکر او نماز گزارد و او را در بقیع به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت از عبدالله بن جعفر پرسیدم چه کسی برای خاک‌سپاری او وارد گور شده است؟ گفت سه برادرش، پرسیدم به هنگام مرگ چند سال داشته است؟ گفت سی سال یا نزدیک به آن.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از عبدالعزیز بن محمد، از شریک بن عبدالله بن ابی نمر از عطاء بن یسار از خود زینب دختر خزیمه هلالی همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * کنیزکی سیاه داشتم و به پیامبر عرض کردم می‌خواهم این را آزاد کنم، فرمود چه خوب است با فروش او فدیة آزادی برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌های خود را از گوسپندچرانی پردازی - درآمد فروش او را مایه آسوده‌شدن آنان از گوسپندچرانی قرار دهی.

جویریة

دختر حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن مالک بن جذیمه بن مصطلق که از قبیله خزاعه است، او را مسافع بن صفوان که معروف به ذوالشفر بوده است پسر سرح بن مالک

۱. جناب عبیده پسر حارث و نوه مطلب و عموزاده جناب حمزه و پسر عموی پدر حضرت ختمی مرتبت و پدر حضرت امیر صلوات‌الله علیهماست. او در جنگ بدر به شدت زخمی شد و در منطقه صفرا که با بدر یک منزل فاصله دارد به هنگام بازگشت به مدینه به حق پیوست. به ترجمه طبقات، ج ۳، ص ۴۴ مراجعه فرمایید.

۲. در تفاسیر شیعه و سنی این بانو را یکی از مصادیق آیه ۵۰ سوره احزاب دانسته‌اند که خود را به حضرت ختمی مرتبت هبه کرده است. به تفسیر کشاف زمخشری و مجمع‌البیان طبرسی ذیل آیه مذکور مراجعه فرمایید.

۳. ملاحظه می‌فرمایید که ظاهراً ماهها را از اول محرم به حساب آورده است و گرنه ماه ربیع‌الثانی سی و هفتمین ماه هجرت است.

بن جذیمه به همسری گرفت که در جنگ مرسیع کشته شد.^۱

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن زید بن قَسِیْط از پدرش، از محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا زنان بنی مصطلق را به اسیری گرفت و پس از آنکه خمس اموال را استخراج کرد غنایم را میان مردم تقسیم فرمود. برای هر مرد یک سهم و برای اسب دو سهم منظور کرد، جویریة دختر حارث بن ابی ضرار در سهم ثابت بن قیس بن شماس انصاری قرار گرفت، جویریة همسری یکی از عموزادگان خود به نام صفوان بن مالک بن جذیمه ذوالشفر بود که کشته شد، ثابت بن قیس با جویریة پیمان‌نامه نوشت که جویریة با پرداخت نه وقیه - زر - آزاد شود.

عایشه می‌گوید جویریة بانویی شیرین و بانمک بود و هرکس او را می‌دید شیفته‌اش می‌شد، هنگامی که پیامبر (ص) پیش من بودند ناگاه جویریة به حضور ایشان آمد تا برای پرداخت تعهد خویش از ایشان یاری جوید، به خدا سوگند همینکه او را دیدم آمدنش را به حضور پیامبر ناخوش داشتم که می‌دانستم رسول خدا هم همان زیبایی را که من در جویریة می‌دیدم خواهد دید. جویریة گفت ای رسول خدا! من جویریة دختر حارثم که سالار قوم خود بود و بر سر من آن آمده است که خود می‌دانی، من در سهم ثابت بن قیس قرار گرفتم و او با من پیمان آزادی در برابر پرداخت نه وقیه نوشته است، برای آزاد شدنم مرا یاری ده، رسول خدا فرمود آیا می‌توانم کاری بهتر از این انجام دهم؟ جویریة پرسید چه کاری؟ فرمود تعهدت را می‌پردازم و تو را به همسری می‌گیرم، گفت آری و چه نیکوست. پیامبر فرمودند این کار را انجام دادم. چون این خبر به مردم رسید گفتند شایسته نیست که خوبشاوندان سببی رسول خدا به اسیری گرفته شوند و اسیران بلمصطلق را که در دست داشتند آزاد کردند و برکت آزادی آنان که به فرخندگی ازدواج جویریة با رسول خدا (ص) بود صد خانواده را دربرگرفت و من - عایشه - زنی پربرکت‌تر از او نسبت به قوم خودش ندیده‌ام و این موضوع به هنگام بازگشت رسول خدا از جنگ مرسیع بود.

محمد بن عمر واقدی، از منصور بن ابی اسود و سفیان بن عیینة از زکریاء از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * جویریة کنیز بود رسول خدا (ص) نخست او را آزاد و سپس با او ازدواج فرمود.

۱. این جنگ در ماه شعبان سال پنجم هجری بوده است واقدی ضمن اخبار این جنگ خبر جویریة را هم با تفاوت‌های اندکی آورده است. به ترجمه مغازی واقدی، ص ۳۰۶ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

و همو، از ابو حاتم عدی بن فضل از اسماعیل بن مسلم از حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا بر جویریة منت نهاد - آزادش کرد - و او را به همسری گرفت.

و همو، از سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح، از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است * جویریة به رسول خدا گفت همسران تو به من فخر می فروشند و می گویند رسول خدا تو را به همسری - به صورت عقد دائم - نگرفته است - یعنی با تو معامله کنیز می فرماید - پیامبر فرمودند مگر من مهریه تو را سنگین قرار ندادم، مگر من چهل تن از قوم تو را از بردگی آزاد نساختم؟

و باز همو از عبدالله بن ابی ایض که برده آزاد کرده و وابسته جویریة بوده است از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) زنان بنی مصطلق را به اسیری گرفت جویریة هم از اسیران بود پدرش آمد و فدیة اش را پرداخت و پس از آن رسول خدا او را به همسری گرفت.

واقدی ما را خبر داد که محمد بن زید برده آزاد کرده و وابسته خاندان ارقم از گفته مادر بزرگ خود که از آزاد کردگان و وابستگان بنی مصطلق بود از خود جویریة هم همینگونه نقل می کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان، از عبدالملک بن عمیر از خرنیق دختر حصین از عمران بن حصین ما را خبر داد که می گفته است * در جنگ مرسیع فدیة زنان بنی مصطلق را پرداخته و می گفته است که آنان به روزگار جاهلی در پرداخت فدیة ما را یاری می دادند.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از ایوب، از ابوقلابة ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) جویریة دختر حارث را به اسیری گرفت، پدرش به حضور پیامبر آمد و گفت من محترم تر و گرامی تر از آنم که کسی چون دخترم را به اسیری بگیرند، پیامبر فرمودند اگر ما او را آزاد بگذاریم که خود انتخاب کند آیا پسندیده عمل نکرده ایم، پدر گفت آری و در آن صورت آنچه را برعهده داشته ای انجام داده ای. گوید جویریة پیش پدرش آمد، پدر به او گفت این مرد اختیار را با خودت نهاده است ما را رسوا مساز، جویریة گفت من رسول خدا را برگزیدم. پدر گفت به خدا سوگند که ما را رسوا ساختی.

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر و فضل بن دکین همگی از زکریاء از عامر شعبی ما را

خبر دادند که می‌گفته است * رسول خدا(ص) جویریة دختر حارث را نخست از بردگی آزاد کرد و سپس او را به همسری گرفت و مهریه او را آزادکردن همه اسیران - بردگان جنگی - بنی مصطلق قرار داد، جویریة کنیز اسیرشده در جنگ و متعلق به رسول خدا بود. محمد بن عمر واقدی می‌گوید، مالک و محمد بن عبدالرحمان بن ابی ذئب از زهری برای ما حدیث کردند که می‌گفته است * جویریة هم از همسران رسول خداست که مقررات حجاب را برای او هم مقرر فرمود و ایام خود را برای او هم تقسیم می‌کرد همانگونه که برای دیگر همسران خود.

واقدی همچنین از اسحاق بن یحیی بن طلحه، از زهری از مالک بن اوس از عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) برای جویریة حجاب را مقرر داشت و برای او هم وقت خود را تقسیم می‌کرد همانگونه که برای دیگر همسران خود.

سفیان بن عینه، از محمد بن عبدالرحمان، از کریب، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * نام اصلی جویریة دختر حارث برّه بوده است و رسول خدا آن را به جویریة تغییر داد که خوش نمی‌داشت گفته شود از خانه و پیش بره بیرون آمد.

واقدی هم از عبدالله بن عبدالرحمان، از زید بن ابی عتاب، از محمد بن عمرو بن عطاء، از زینب دختر ابوسلمه، از جویریة دختر حارث ما را خبر داد که خود او هم می‌گفته است نامش برّه بوده و رسول خدا آن را به جویریة تغییر داده‌اند که خوش نمی‌داشته‌اند گفته شود از خانه و پیش برّه بیرون آمده است.

قبیصة بن عقبه هم از سفیان ثوری، از محمد بن عبدالرحمان آزادکرده و وابسته خاندان طلحه، از کریب از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * نام اصلی جویریة برّه بوده و پیامبر(ص) آن را به جویریة تغییر داده است، گوید روزی رسول خدا به هنگام نماز صبح از خانه جویریة بیرون رفت و پس از نماز صبح تا برآمدن روز بر جای خود نشست و سپس به خانه برگشت و جویریة همچنان در جایگاه نماز خود بود و گفت ای رسول خدا! از همان هنگام که شمارفته‌ای من همچنان مشغول گفتن ذکر هستم، پیامبر فرمودند من پس از اینکه از پیش تو رفتم کلماتی را گفته‌ام که اگر سنجیده شود بر کلمات تو آنچه گفته‌ای برتری دارد، من گفتم خدای منزّه است به شمار آنچه آفریده است، خدای منزّه است به شماری که مایه خشنودی او باشد، خدای منزّه است همسنگ عرش خود، خدای منزّه است به شمار و اندازه کلمات خود.

محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی عروبة، از قتاده، از سعید بن مسیب از عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) روز جمعه یی پیش جویریه رفت، جویریه روزه داشت، آن حضرت از او پرسیدند آیا دیروز هم روزه گرفته ای؟ گفت نه، فرمود آیا فردا را می خواهی روزه بگیری؟ گفت نه، فرمود در این صورت امروز هم روزه خود را بگشای.

عفان بن مسلم هم از همام، از قتاده از ابویوب عتکی، از گفته خود جویریه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) روز جمعه یی پیش او که روزه بوده آمده است و از او پرسیده است آیا دیروز روزه بوده ای؟ گفته است نه، فرموده است آیا می خواهی فردا روزه بگیری؟ گفته است نه فرموده است پس افطار کن.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می گفته است * در مجلس درس عبدالرحمان اعرج در مدینه شنیدم می گفت رسول خدا (ص) از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته اند گندم برای جویریه مقرر فرمود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی ایض از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * جویریه همسر رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول سال پنجاه و ششم هجرت به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت و مروان بن حکم که در آن هنگام والی مدینه بود بر جنازه اش نماز گزارد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن یزید از مادر بزرگش که کنیز آزاد کرده و وابسته جویریه دختر حارث بوده است از گفته خود جویریه ما را خبر داد که می گفته است * من بیست ساله بودم که رسول خدا (ص) مرا به همسری گرفت، همان بانو می گفته است جویریه به سال پنجاه هجری در شصت و پنج سالگی درگذشته است و مروان بن حکم بر او نماز گزارده است.

صفیة دختر حنی

بن اخطب بن سعیه بن عامر بن عبید بن کعب بن خزرج بن ابی حبیب بن نصیر بن نعام بن ینحوم از بنی اسرائیل و از شاخه فرزندان جناب هارون بن عمران علیه السلام است، مادرش

۱. بدیهی است که روزه مستحبی در غیر ماه مبارک رمضان بوده است و نشانی هم از اهمیت پیوستگی روزه روزهای پنجشنبه و جمعه و شنبه است، و این موضوع در کتابهای فقهی هم درباره پیوسته بودن روزه این سه روز مطرح است.

بره دختر سموئل و خواهر رفاعه بن سموئل و از شاخهٔ یهود بنی قریظه است که در ردیف یهود بنی نضیر بوده‌اند، صفیه را نخست سلام بن مشکم قرظی به همسری گرفته است ولی از او جدا شده است و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق که از شاخهٔ یهود بنی نضیر بوده او را به همسری گرفته است و کنانه در جنگ خیبر کشته شده است.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت: اسامه بن زید بن اسلم، از هلال بن أسامه از عطاء بن یسار از ابوهریره، و عمر بن عثمان بن سلیمان بن ابی حثمه عدوی از ابوغطفان بن طریف مڑی، و محمد بن موسی از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک، و عبدالله بن ابی یحیی از ثبینه دختر حنظله از مادرش ام سنان اسلمیه برای ما با اسنادی مشترک که حدیث برخی از ایشان در برخی دیگر وارد و ضمیمه شده بود چنین گفتند: پس از اینکه رسول خدا (ص) با یهود خیبر جنگ کرد و خداوند اموال آنان را به رسول خدا غنیمت داد، صفیه دختر حُئی و یکی از دختر عموهای او را از حصار قموص^۱ به اسیری گرفت و به بلال فرمان داد آن دو را کنار بارها و جایگاه خود ببرد، برای رسول خدا از هر غنیمتی برگزیده‌یی مقرر بود و ایشان در جنگ خیبر صفیه را برگزید، پیامبر به او پیشنهاد کرد که اگر مسلمان شود و خدا و رسولش را انتخاب کند او را آزاد فرماید، صفیه گفت من مسلمان شدم و خدا و رسولش را انتخاب می‌کنم. پیامبر او را آزاد کرد و به همسری برگزید و آزادی او را مهریه‌اش قرار داد. پیامبر در چهرهٔ صفیه و نزدیک چشم او نشانهٔ کبودشده‌یی که به سبزی می‌زد دید و از او پرسید که این چیست؟ صفیه گفت ای رسول خدا در خواب چنان دیدم که ماهی از سوی آسمان یثرب آمد و در دامن من قرار گرفت، این موضوع را به شوهر خویش گفتم، کنانه گفت گویا دوست داری که همسر این پادشاهی شوی که از مدینه می‌آید؟ و چنان بر چهره‌ام زد که از اثر آن گرفتار عادت ماهیانه شدم. پیامبر (ص) تا صفیه پاک شد همچنان در خیبر ماند و بدون اینکه با او زفاف کند از خیبر بیرون آمد. هنگامی که شتر پیامبر (ص) را جلو آوردند تا از خیبر بیرون آید پیامبر ران خود را افقی قرار داد که صفیه پای بر آن نهد و سوار شود، صفیه از این کار خودداری کرد و زانوی خود را بر ران پیامبر نهاد و سوار شد، رسول خدا (ص) صفیه را پوشاند - چادر و جامه سراسری - بر او افکند و صفیه را پشت سر خود سوار کرد و ردای خود را بر چهره و پشت صفیه انداخت و تا پایین

۱. قموص: نام کوهی در منطقهٔ خیبر که حصار ابو حقیق یهودی هم همان جاست. به بافت حموی، معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۶۱ مراجعه فرمایید.

پایش آن را کشید و استوار فرمود. و او را همراه خود برد و با او همانگونه رفتار کرد که با یکی دیگر از همسران خود رفتار می فرمود. پیامبر (ص) چون به منزلی به نام تبار که در شش میلی خیبر بود رسید از راه کرانه گرفت و خواست با صفیه زفاف کند ولی صفیه نپذیرفت و از آن کار خودداری کرد که پیامبر از این موضوع اندکی دلگیر شد، و چون به منطقه صهباء که فاصله اش با خیبر یک منزل است رسید، به ام سلیم فرمود «این دوست خود را بیارائید و بر موهایش شانه زنید» و پیامبر می خواست در آن منزل با صفیه زفاف فرماید.

ام سلیم می گوید هیچ پرده و خیمه‌یی نداشتیم، من دو عبا را گرفتم و با بستن به دو درخت پرده گونه‌یی فراهم آمد و پشت آن زلفهایش را شانه زدم و او را عطر آگین ساختم. ام سنان اسلمی هم می گوید من از کسانی بودم که در مراسم عروسی و زفاف پیامبر (ص) با صفیه حضور داشتم زلفهایش را شانه زدیم و او را عطر آگین ساختیم، او بانویی بود که بهترین زیور زنان را داشت و من بویی دلاویزتر از بوی عطر او در آن شب نبویده‌ام، ما موهای صفیه را پیرایش کردیم و همه زیر درختی بودیم که گفته شد پیامبر پیش همسر خویش می آید، و پیامبر به سوی صفیه آمد، و همانگونه که او را گفته بودیم برپای خاست و به استقبال پیامبر رفت و سپس ما بیرون آمدیم و رسول خدا شب را کنار صفیه گذرانند، سپیده دم پیش صفیه برگشتیم که می خواست غسل کند، او را به جایی دورتر از لشکرگاه بردیم و پرده گرفتیم که از دیده‌ها پوشیده باشد او غسل کرد، من - ام سنان اسلمی - از او پرسیدم که رسول خدا را چگونه دیده است و با او چگونه رفتار فرموده است، گفت پیامبر (ص) از رفتار او مسرور شده و تمام شب را با او گفتگو فرموده و نخوابیده است، صفیه گفت پیامبر از او پرسیده‌اند چه چیز موجب شد که تقاضای مرا در منزل اول نپذیری؟ و من گفتم از نزدیک بودن یهودیان بر شما ترسیدم، و این موضوع مایه فزونی محبت رسول خدا نسبت به او شده است.

چون صبح شد رسول خدا همان جا به مردم ولیمه داد که چیزی جز خرما می آمیخته با کشک و روغن نبود و به جای ظرف و سفره هم از سفره‌های چرمی استفاده شد و مردم چاشت خوردند و سپس رسول خدا از آن جا حرکت کرد و در منزل بعد که قصیبه نام داشت و در شانزده میلی خیبر بود فرود آمد.

عمرو بن عاصم کلابی، از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال ما را خبر داد که می گفته است * صفیه دختر حُتَی می گفته است خواب دیدم که من و این مردی که می پندارد

خدایش فرستاده است با یکدیگریم و فرشته‌یی با بال خود ما را پوشیده است. گوید خواب صفیه را به تندی رد کردند و به او سخنان درشت گفتند.

یزید بن هارون و ابوالولید هشام طیالسی هر دو از حماد بن سلمه از ثابت بنانی، از انس بن مالک ما را خبر دادند که می‌گفته است * صفیه دختر حُتّی در سهم دحیه کلبی قرار گرفت. به رسول خدا گفته شد که کنیز زیبایی در سهم دحیه قرار گرفته است. پیامبر او را در قبال هفت گوسپند از دحیه خرید، آنگاه صفیه را به ام سلیم سپرد تا او را آماده سازد و بیاراید و او عده خود را پیش ام سلیم سپری سازد.

ابوولید طیالسی در پی حدیث خود افزوده است که ولیمه‌یی که پیامبر (ص) داد روغن و کشک و خرما بود، گوید در جاهای هموار زمین سفره‌های چرمی گسترده و بر آن خرماهای همراه با کشک و روغن نهاده شد.

یزید بن هارون در پی حدیث خود افزوده است که مردم گفتند به خدا سوگند نمی‌دانیم که پیامبر (ص) صفیه را به همسری برگزیده یا او را به کنیزی گرفته است ولی هنگامی که پیامبر (ص) صفیه را پوشید - حجاب بر او پوشاند - و او را بر شتر خود و پشت سر خویش سوار کرد مردم دانستند که او را به همسری برگزیده است، هنگامی که نزدیک مدینه رسیدند بر شیوه همیشه رسول خدا و مردم خواستند بار بر زمین نهند، قضا را ناقه لغزید و رسول خدا و صفیه بر زمین افتادند و همسران پیامبر که نگاه می‌کردند گفتند خداوند این زن یهودی را از رحمت خود دور دارد و سزایش را بدهد، رسول خدا (ص) برخاست و صفیه را با حجاب پوشاند و همچنان او را پشت سر خود سوار کرد.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن جعفر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که صفیه به حضور پیامبر آورده شد، رسول خدا به او فرمود «پدرت همواره از دشمن‌ترین یهودیان با من بود تا سرانجام خدایش او را کشت»، صفیه گفت ای رسول خدا! حق تعالی در کتاب خود می‌فرماید «و هیچ باربری بار دگری را برندارد»^۱ سپس رسول خدا (ص) به او فرمود «از این پیشنهادهای من یکی را برگزین، اگر اسلام را برگزینی تو را برای خود نگه می‌دارم و اگر یهودی بودن را برگزینی، شاید آزادت کنم و به قوم خود پیوندی»، صفیه گفت ای رسول خدا من هماندم که در سهم شما قرار گرفتم پیش از آن‌که

۱. بخشی از آیه ۱۶۳، سوره شمس - انعام.

مرا فراخوانی و به اسلام دعوت فرمایی اسلام را با عشق برگزیده‌ام، و مرا به آیین یهود نیازی نیست و در آن پدر و برادری ندارم، اینک که مرا میان کفر و اسلام مخیر فرمودی، خدا و رسول خدا برای من محبوب‌تر از آزادی و بازگشت پیش قوم خودم هستند، گوید پیامبر (ص) او را برای خود نگهداشت. مادر صفیه زنی از خاندان عمرو یهودیان بنی قینقاع بود و دیگر شنیده نشد که رسول خدا درباره پدر صفیه سخنی بگوید که او را ناخوش آید. صفیه نخست همسر سلام بن مشکم بود که از او جدا شد و سپس کنانه بن ابی الحقیق او را به همسری گرفت.

عمرو بن عاصم کلابی، از سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: «صفیه به هنگام تقسیم اسیران نصیب دحیه کلبی شد، انس گوید در محضر رسول خدا به ستایش صفیه پرداختند و گفتند میان اسیران بانویی دیدیم که مانندش را ندیده‌ایم، رسول خدا نخست به صفیه پیام داد و سپس در قبال او به دحیه چیزهای دیگری عطا کرد که راضی شد، آنگاه صفیه را به مادرم سپرد و گفت او را اصلاح کن، رسول خدا هنگامی که از خیبر بیرون آمد و آن را پشت سر فرار داد، فرود آمد و برای صفیه خیمه‌یی برپا شد، و چون پیامبر شب را به صبح آورد فرمود هر کس خوراکی افزون از نیاز خود دارد آن را برای ما بیاورد، مردم فزونی خرما و روغن و کشک خود را آوردند و انبوهی فراهم آمد و آمیزه خرما و کشک و روغن تهیه شد و همگان همراه پیامبر از آن خوردند و از آب باران پاکیزه‌یی که بر کرانه لشکرگاه جمع شده بود آشامیدند و همین ولیمه‌یی بود که رسول خدا برای عروسی با صفیه داد، گوید هرگاه از دور سیاهی دیوارها - نخلستانهای - مدینه نمایان می‌شد ما برای بهتر دیدن آن مرکبهای خود را وادار می‌کردیم که اندکی بر پاهای خود بایستند و رسول خدا هم این کار را کرد صفیه هم پشت سر آن حضرت بر ناقه سوار بود ناقه لغزید و پیامبر و صفیه بر زمین افتادند و هیچ‌کس به رسول خدا و صفیه نظر ندوخت. پیامبر صفیه را پوشاند آنگاه مردم به حضورش رسیدند فرمود چیزی نیست صدمه‌یی ندیده‌ام، گوید چون وارد مدینه شدیم کنیزکان همسران پیامبر برای دیدن صفیه بیرون آمدند و به زمین افتادن صفیه را نکوهش می‌کردند.

معلی بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار از یحیی بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: «انس بن مالک به من گفت من و ابوطلحه در کنار رسول خدا (ص) که صفیه را پشت سر خود سوار کرده بود به سوی مدینه می‌آمدیم، در حال حرکت بودیم ناقه رسول خدا

لغزید و ایشان و آن زن بر زمین افتادند، ابو طلحه شتابان از ناقه خود فرود آمد و خود را به پیامبر رساند و پرسید آیا صدمه دیدید؟ پیامبر فرمود نه ولی به این زن کمک کن، ابو طلحه نخست جامه خود را بر چهره خویش کشید و سپس به سوی صفیه رفت و جامه بر او افکند تا برخیزد و چون برخاست او را سوار بر مرکب کرد و استوارش ساخت و رسول خدا هم سوار شد و به راه افتادیم. چون مشرف بر مدینه شدیم و نزدیک آن رسیدیم فرمود «برگشتگان و توبه کنندگان و عابدان و ستایشگران پروردگار خویشتم» و ما همگان تا هنگامی که به مدینه رسیدیم همین کلمات را می گفتیم.

ابو عاصم ضحاک بن مخلد نبیل، و روح بن عبادة هر دو از ابن جریج از زیاد بن اسماعیل، از سلیمان بن عتیق از جابر بن عبدالله ما را خبر دادند که می گفته است * هنگامی که صفیه را به خیمه رسول خدا آوردند حضور داشتیم، پیامبر فرمودند برخیزید و از مادر خود فاصله بگیرید، شامگاه می پنداشتیم آن جا ولیمه و دهش خواهد بود حاضر شدیم. پیامبر (ص) در حالی که در گوشه ردای خود حدود یک و نیم مُد خرمای خوب مدینه داشت بیرون آمد و فرمود «از ولیمه مادرتان بخورید».

اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از عبدالعزیز بن صهیب، از انس بن مالک ما را خبر داد که * رسول خدا (ص) صفیه را آزاد کرد و با او ازدواج فرمود، ثابت بنانی که حاضر بود به انس گفت پیامبر چه چیزی مهریه او فرمود؟ گفت همان آزادی او را که نخست آزادش فرمود و سپس با او ازدواج کرد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ثابت، و عبدالعزیز بن صهیب و شعیب بن حباب از انس بن مالک ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا (ص) صفیه را آزاد فرمود و همان آزادی او را کابین او قرار داد، گوید شنیدم که عبدالعزیز از ثابت پرسید ای ابو محمد! تو خود از انس در این حدیث پرسیدی که مهریه صفیه چه بوده است؟ گفت آری آزادی خودش.

مسلم بن ابراهیم، از ابان بن یزید، از شعیب بن حباب، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) صفیه را آزاد فرمود و همان آزادی را کابین او قرار داد. وکیع بن جراح هم از مهدی بن میمون از شعیب بن حباب از انس همینگونه ما را خبر داد.

یزید بن هارون و سعید بن عامر و محمد بن عبدالله انصاری هم از سعید بن ابی عروب

از قتاده از انس بن مالک ما را خبر دادند که می‌گفته است * رسول خدا (ص) صفیه دختر حُئی را آزاد فرمود و سپس او را به همسری گرفت و همان آزادی او را صداق او قرار داد. ولید بن آغر مکی، از عبدالحمید بن سلیمان، از ابو حازم، از سهل بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که صفیه دختر حُئی بن اخطب را به حضور رسول خدا آوردند ولیمه دادند. گوید پرسیدم ولیمه چه بود؟ گفت خرما و آرد تف‌داده، و افزوده که خودم صفیه را دیدم که به مردم نبیذ - افشره - می‌داد، من پرسیدم آن افشره چه بود؟ گفت چند خرما را از شامگاه روز پیش یا از شب گذشته در دیگی یا سنگابی خیس کرده بودند و بامداد صفیه آن را به مردم می‌داد.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) نخست صفیه را آزاد فرمود و سپس کابین او را همان آزادی او قرار داد. احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از عبدالرحمان بن ابی رجال، از عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) هنگامی که ازدواج با صفیه را آشکارا ساخت عایشه را درحالی که روبند بسته بود میان مردم دید، او را شناخت خود را به او رساند و کنار جامه‌اش را گرفت و فرمود «ای سرخ‌روی! او را چگونه دیدی؟» عایشه گفت زنی یهودی از میان یهودی‌ها.

محمد بن عمر واقدی، از کثیر بن زید، از ولید بن رباح از ابوهریره ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی که پیامبر (ص) پیش صفیه رفت ابوایوب درحالی که شمشیر همراه داشت تا سپیده‌دم بر در خیمه بیدار ماند و چون رسول خدا شب را به صبح آورد ابوایوب نخست تکبیر گفت و سپس به پیامبر عرض کرد این نوعروس کسی است که پدر و برادر و همسرش را کشته‌ای و از او بر شما ایمن نبودم، آن حضرت خندیدند و برای او دعای خیر فرمودند.

همو، از أسامة بن زید بن اسلم، از پدرش، از عطاء بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا از خیر همراه صفیه برگشت، صفیه را در خانه‌یی از خانه‌های حارثه بن نعمان منزل داد، زنان انصار که از این آگاه شده و درباره‌ی زیبایی او چیزها شنیده بودند آمدند که او را ببینند عایشه هم درحالی که روبند زده بود آمد و وارد خانه او شد، پیامبر (ص) عایشه را شناخت و همینکه از خانه بیرون آمد آن حضرت از پی او رفت و فرمود ای عایشه او را چگونه دیدی؟ گفت زنی یهودی دیدم، فرمود ای عایشه چنین مگو

که او مسلمان شده است و اسلامی پسندیده دارد.

و باز همو، از عبدالله بن ابی یحیی، از ثبیه دختر حنظله از مادرش ام سنان اسلمی ما را خبر داد که می گفته است: * چون به مدینه رسیدیم به خانه های خود رفتیم و نخست با صفیه به خانه او رفتیم، زنان مهاجر و انصار که خبر او را شنیده بودند به صورت ناشناس به خانه اش آمدند و من میان ایشان چهار تن از همسران رسول خدا را دیدم که باروبند آمده بودند، زینب دختر جحش، حفصه، عایشه و جویریّه، و شنیدم که زینب به جویریّه می گوید، ای دختر حارث! چنین می بینم که این زن به زودی از لحاظ جلب محبت رسول خدا بر همه ما چیره خواهد شد، جویریّه گفت هرگز چنین نیست او از زنان کم بهره از شوهر است.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از شَمِیْسَة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است: * در یکی از سفرهای رسول خدا شتر صفیه بیمار شد - از حرکت باز ماند - قضا را زینب هم که همراه بود شتری اضافه داشت، رسول خدا به او فرمود شتر صفیه بیمار شده است، کاش تو یکی از شتران خود را به او بدهی. زینب گفت من به این زن یهودی چیزی بدهم، گوید رسول خدا (ص) تمام ماه ذی حجه و محرم بلکه سه ماه از رفتن پیش او خودداری فرمود زینب می گفته است کار به آن جا کشید که ناامید شدم و سریر خود را تغییر دادم، در همان حال یک روز ظهر متوجه سایه حضرت شدم که پیش می آمد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که: * عایشه و صفیه یکدیگر را دشنام می دادند - عایشه در آن کار پیشگام بود - پیامبر به صفیه فرمودند هرگاه عایشه به تو فخر می فروشد کاش به او بگویی که پدرم هارون و عمویم موسی هستند. معن بن عیسی، از مخرمه بن بُکیر از پدرش از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می گفته است: * صفیه دختر حیّی هنگامی که آمد گوشواره زرین بزرگی بر گوش داشت و بخشی از آن را به فاطمه (ع) و زنانی که همراهش بودند بخشید.

واقدی، از ابن جُرَیج، از عطاء ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) برای صفیه نوبت مقرر فرمود.

و همو از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می گفته است: * صفیه در زمره دیگر همسران رسول خدا (ص) بوده و آن حضرت برای او هم نوبت مقرر فرموده بود همانگونه که برای همسران دیگرش.

و باز همو، از اسحاق بن یحیی از زهری ما را خبر داد که می گفته است: * مالک بن

اوس بن حدثان از عمر نقل می کرده که می گفته است پیامبر (ص) برای صفیه هم مقررات حجاب را اجراء و برای او هم نوبت تعیین فرمود همانگونه که برای دیگر همسرانش.

و همو، از أسامة بن زید، از هلال بن اسامة، از عطاء بن یسار، از ابوهریره ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) برای صفیه رعایت حجاب را مقرر داشت و برای او هم نوبت تعیین کرد همانگونه که برای دیگر همسرانش.^۱

واقدی همچنین می گوید که پیامبر (ص) از درآمد خیر برای صفیه هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته شده است گندم مقرر فرمود.

معن بن عیسی، از هشام بن سعد، از زید بن اسلم ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در بیماری خود که در آن بیماری رحلت فرمود همه همسرانش را پیش خود جمع کرد، صفیه دختر حبی گفت ای رسول خدا! به خدا سوگند دوست می دارم که درد شما بر من می بود، زنان رسول خدا با گوشه چشم و برای استهزاء به او نگر بستند، پیامبر (ص) آن حرکت را دید و فرمود، گوشت مرده مضمضه کردند، آنان پرسیدند به چه مناسبت؟ فرمود از این تمسخری که به دوست خود کردید، به خدا سوگند که او راستگوست.

مالک بن اسماعیل و حسن بن موسی هر دو از زهیر از کنانه ما را خبر دادند که می گفته است * من لگام استر صفیه را در دست داشتم و او را برای دفاع از عثمان می بردم، اشتر نخعی با او رویاروی شد و بر چهره استر او چنان ضربهیی زد که حیوان کژ شد، صفیه گفت مرا برگردانید این مرد رسوایم نسازد. حسن بن موسی در حدیث خود می افزاید که صفیه میان پشت بام خانه خود و خانه عثمان تختهیی قرار داد که بر روی آن آب و خوراک روانه می کرد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * صفیه برای پرداخت بخشی از اموال خود به خویشاوندان یهودی خویش وصیت کرد.

ابوولید هشام طیالسی و سعید بن عامر هر دو از شعبه از حصین بن عبدالرحمان ما را خبر دادند که می گفته است * پیرمردی را دیدم گفتند این وارث صفیه دختر حبی است، این پیرمرد پس از مرگ صفیه مسلمان شده بود و بدین سبب از او ارث نبرده بود.

واقدی می گوید، صفیه دختر حبی به سال پنجاه هجری و روزگار حکومت معاویه

۱. مفصود از این روایات این است که با صفیه به صورت برده و کنیز جنگی رفتار نشده است زیرا مقررات حجاب بیشتر برای بانوان آزاده بوده است.

بن ابی سفیان درگذشت.

و همو از هارون بن محمد بن سالم برده آزاد کرده و وابسته حویطب بن عبدالعزی، از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * صفیه صد هزار درم که بهای زمین و کالاهایی بود به میراث نهاد و در مورد یک سوم آن وصیت کرد که به پسر خواهرش که یهودی بود پرداخت شود، ابوسلمه می گوید از تسلیم آن مال به او خودداری کردند، سرانجام عایشه همسر رسول خدا در آن باره دخالت کرد و پیام داد که از خدا بترسید و آنچه را وصیت کرده است به او پردازند و او یک سوم اموال صفیه را گرفت که سی و سه هزار و چند درم بود، صفیه خانگی هم داشته که در زندگی خویش آن را وقف کرده بود.

واقدی از محمد بن موسی از عماره بن مهاجر از آمنه دختر ابوقیس غفاری ما را خبر داد که می گفته است * من از زنانی بودم که صفیه را به هنگام زفاف حضرت ختمی مرتبت با او همراهی کردیم، و از او شنیدم می گفت هنگامی که به حضور رسول خدا آمدم هنوز به هفده سالگی نرسیده بودم.

گوید، صفیه به سال پنجاه و دوم هجرت و روزگار حکومت معاویه درگذشت و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

ریحانه دختر زید

بن عمرو بن خنافة بن سمعون بن زید از یهود بنی نضیر است. او همسر مردی از یهود بنی قریظه به نام حکم بود و بدین سبب برخی از راویان او را از بنی قریظه دانسته اند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از یزید بن هاد، از ثعلبه بن ابی مالک ما را خبر داد که می گفته است * ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافة از بنی نضیر و همسر مردی از ایشان به نام حکم بود هنگامی که حکم اسارت برای زنان بنی قریظه مقرر شد رسول خدا او را به اسیری گرفت و آزاد فرمود و او را به همسری گرفت و ریحانه پیش از رسول خدا و در خانه ایشان درگذشت.

همو، از عاصم بن عبدالله بن حکم از عمر بن حکم ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافة را آزاد فرمود، او را همسری بود که

ریحانه را گرامی می‌داشت و به او محبت می‌ورزید، ریحانه که زیبا بود می‌گفت هرگز پس از او شوهر نخواهم کرد، خود ریحانه می‌گوید چون زنان بنی قریظه اسیر شدند و آنان را بر پیامبر ارائه دادند من هم همراه آنان بودم و چون رسول خدا از غنایم حق برگزیدن چیزی را داشتند دستور دادند از میان اسیران مرا کنار نهادند و خداوند برای من اراده خیر فرمود و پیامبر مرا به خانهٔ أم منذر دختر قیس فرستاد، چند روزی آن‌جا بودم، پس از کشته‌شدن مردان و پراکنده‌شدن زنان اسیر، آن حضرت پیش من آمدند و من از ایشان سخت آزرم کردم، مرا فراخواندند و برابر خود نشانده‌اند و فرمودند «اگر خدا و رسولش را برگزینی رسول خدا تو را برای خود برمی‌گزیند» گفتم آری که خدا و پیامبرش را برمی‌گزینم، همینکه مسلمان شدم مرا آزاد کرد و به همسری برگزید و کابین مرا دوازده و نیم وقیه قرار داد همانگونه که کابین دیگر همسرانش بود، گوید پیامبر در خانه‌ام مندر با من عروسی کرد و حجاب را بر من مقرر داشت و برای من هم نوبت قرار داد همانگونه که برای همسران خود قرار داده بود.

گوید، رسول خدا شیفتهٔ ریحانه بود و هرچه می‌خواست به او ارزانی می‌داشت، به ریحانه گفتند اگر از پیامبر آزادی بنی قریظه را می‌خواستی آنان را آزاد می‌فرمود، می‌گفت رسول خدا پس از پراکنده‌ساختن اسیران با من خلوت فرمود. پیامبر فراوان با ریحانه خلوت می‌کرد، ریحانه تا بازگشت پیامبر از حجة الوداع در محضر ایشان بود و در آن هنگام درگذشت و پیامبر پیکر ریحانه را در بقیع به خاک سپرد و ازدواج ایشان در محرم سال ششم هجرت بود.

محمد بن عمر واقدی، از صالح بن جعفر، از محمد بن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است: «ریحانه که زنی زیبا و برازنده بود از جمله غنیمتهایی است که خداوند بهرهٔ رسول خدا قرار داد، چون شوهرش در جنگ بنی قریظه کشته شد در زمرهٔ اسیران درآمد و از سهم اختصاصی پیامبر بود، رسول خدا او را میان مسلمانی و بر آیین خود بودن مختار فرمود و او اسلام را پذیرفت، پیامبر او را آزاد کرد و حجاب را بر او مقرر داشت و او را به همسری گرفت. ریحانه نسبت به رفتار پیامبر با همسرانش سخت رشک می‌برد. پیامبر او را طلاق داد و این کار بر او بسیار دشوار آمد و بدون اینکه از جای خود برود بسیار می‌گریست، رسول خدا در همان حال پیش او رفت و به او رجوع فرمود و ریحانه در خدمت پیامبر بود و سرانجام پیش از رحلت آن حضرت درگذشت.

و همو، از بکر بن عبدالله نصری، از حسین بن عبدالرحمان، از ابوسعید بن وهب از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * ریحانه از بنی نضیر بوده و شوهرش از بنی قریظه و مردی به نام حکیم بوده است. رسول خدا (ص) او را آزاد کرد و به همسری گرفت و برای او حجاب را مقرر داشت. ریحانه از همسران آن حضرت بود و برای او هم نوبت تعیین فرمود همان‌گونه که برای زنان دیگر خود تعیین می‌فرمود.

واقدی، از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است: * ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافه از بنی قریظه بوده است و از کنیزکان پیامبر (ص) بوده که او را آزاد فرموده و سپس با او ازدواج کرد و او را طلاق داد. ریحانه میان خانواده خود زندگی می‌کرد و می‌گفت پس از رسول خدا هیچ‌کس نباید مرا ببیند.

واقدی درباره این حدیث می‌گوید به دو جهت حدیث سستی است، نخست اینکه ریحانه از بنی نضیر بوده است نه از بنی قریظه دوم اینکه او تا هنگام مرگ در خانه و همسر پیامبر (ص) بوده است و همان روایت که برای ما درباره آزاد ساختن و به همسری گرفتن او روایت شده است در نظر ما و نزد اهل علم استوارترین روایات است، من هم گاهی از برخی شنیده‌ام که نقل می‌کردند او را رسول خدا (ص) آزاد فرموده‌اند و تا هنگامی که در گذشته است با او به صورت کنیز رفتار می‌کرده و هم‌بستر می‌شده‌اند.

عبدالملک بن سلیمان از ایوب بن عبدالرحمان بن ابی صعصعة از ایوب بن بشیر معاوی ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که زنان بنی قریظه به اسیری درآمدند رسول خدا (ص) ریحانه را به خانه ام‌منذر سلمی دختر قیس فرستادند او همان‌جا بود تا یک بار عادت ماهیانه دید و چون پاک شد ام‌منذر به حضور پیامبر آمد و خبر داد، رسول خدا به خانه ام‌منذر رفت و به ریحانه فرمود اگر دوست داشته باشی که آزادت کنم و به همسری بگیرم چنان خواهم کرد و اگر دوست داشته باشی که برده من باشی چنان باش. ریحانه گفت ای رسول خدا اگر برده‌ات باشم بر من و بر تو آسان‌تر خواهد بود. ریحانه همچنان تا مرگ خود کنیز رسول خدا بود و آن حضرت با او هم‌بستر می‌شد.

واقدی، از عمر بن سلمه از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهثم ما را خبر داد که می‌گفته است: * چون ریحانه اسیر شد پیامبر (ص) اسلام آوردن را بر او پیشنهاد کرد که پذیرفت و گفت من بر آیین قوم خود خواهم بود، پیامبر (ص) فرمود اگر مسلمان شوی تو را برای خود برمی‌گزینم، او همچنان پذیرفت و این کار بر رسول خدا دشوار آمد، گوید روزی که

پیامبر (ص) میان یاران خود نشسته بود صدای کفشی شنید و فرمود این پسر سعید است که می آید تا مژدهٔ مسلمان شدن ریحانه را به من بدهد، او آمد و خبر آورد که ریحانه مسلمان شده است، و پیامبر (ص) با او به رسم و قاعده معمول دربارهٔ کنیزان هم‌بستر می شد تا رحلت فرمود.

میمونه دختر حارث

بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است و مادرش هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه بن جرش است، جرش را ابن جریش هم گفته‌اند. به روزگار جاهلی مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی میمونه را به همسری گرفت و از او جدا شد، سپس ابوزهم پسر عبدالعزی بن ابی قیس که از خاندان مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود او را به همسری گرفت و پس از مدتی درگذشت، سپس رسول خدا (ص) او را به همسری گرفت، عباس بن عبدالمطلب میمونه را که خواهر تنی همسرش ام‌الفضل دختر حارث هلالی بود به عقد پیامبر درآورد، او آخرین بانویی است که پیامبر به همسری گرفته‌اند و او را به سال هفتم هجرت در عمرة القضاء^۱ که به جا آورد در منطقهٔ سرف که در ده میلی مکه است تزویج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) میمونه را در ماه شوال سال هفتم هجرت به همسری گرفت.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن محمد بن موسی، از فضیل بن عبدالله، از علی بن عبدالله بن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که پیامبر (ص) برای قضای عمره خود می‌خواست به مکه برود اوس بن خولی و ابورافع را پیش عباس بن عبدالمطلب فرستاد تا میمونه را برای ایشان عقد کند، آن دو میان راه شتران خود را گم کردند و چند روز در محل بطن زابغ ماندند و شتران خود را پیدا کردند و رسول خدا هم در منطقهٔ قدید به آن دو پیوست، آن دو هم همراه آن حضرت شدند و چون به مکه رسیدند رسول خدا به عباس پیام

۱. یعنی عمره‌یی که رسول خدا به جای عمره‌یی که در صلح حدیبیه از آن حضرت و یارانش قضا شده بود همراه همهٔ شرکت‌کنندگان در حدیبیه در ماه ذی‌قعدة سال هفتم به جا آوردند، به ترجمهٔ مغازی، صص ۵۵۷ و ۵۶۳ مراجعه فرمایید.

فرستاد و موضوع را یاد آور شد، میمونه اختیار کار خود را به عباس وا گذاشت، پیامبر (ص) به خانه عباس رفت و میمونه را از او خواستگاری فرمود و عباس او را به همسری ایشان در آورد.

همو، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه از داود بن حُصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا از میمونه خواستگاری فرمود او اختیار کار را به عباس وا گذاشت و عباس بن عبدالمطلب میمونه را به همسری آن حضرت در آورد.

واقدی و معن بن عیسی هر دو از مالک بن انس، از ربیعه بن ابی عبدالرحمان، از سلیمان بن یسار ما را خبر دادند که می گفته است * پیامبر (ص) پیش از بیرون آمدن از مدینه ابورافع و مردی از انصار را به مکه گسیل فرمود تا میمونه را به عقد ایشان در آورند.

همو، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) میمونه را در ماه شوال سال عمره قضاء پیش از آنکه برای عمره احرام ببندد برای خود عقد کرد و در منطقه سَرْف با او عروسی کرد و چنان اتفاق افتاد که میمونه - به سال شصت و یک هجرت - در سَرْف درگذشت.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * پیش صفیه دختر شبیه که پیرزنی سالخورده بود رفتم و پرسیدم آیا رسول خدا (ص) در حالی که برای عمره احرام بسته و مُحرم بودند میمونه را عقد فرموده اند؟ گفت نه به خدا سوگند رسول خدا او را در حالی عقد فرمود که هیچ کدام مُحرم نبودند.^۱

یزید بن هارون، از عمرو بن میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای پدرم نامه نوشت که از یزید اصم پرس آیا پیامبر (ص) هنگامی که میمونه را عقد فرموده است در حال احرام بوده است یا احرام نداشته است، گوید پدرم یزید اصم را فراخواند و نامه عمر بن عبدالعزیز را برای او خواند، یزید گفت پیامبر (ص) در حالی که مُحرم نبود از او خواستگاری فرمود و در حالی که مُحرم نبود با او زفاف کرد. و من هم می شنیدم که یزید این چنین می گفت.

یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از ابوفزارة، از یزید بن اصم، از ابورافع ما را خبر

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که به عقیده بسیاری از مسلمانان عقد ازدواج در حال احرام نه تنها جایز نیست که اگر انحام هم شود باطل است. برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای فقهی در مبحث حج و عمره مراجعه کرد.

داد که می گفته است * رسول خدا (ص) در حالی که مُحْرَم نبود میمونه را عقد فرمود و سپس باز هم در حالی که مُحْرَم نبود در منطقه سَرَف با او زفاف کرد.

وهب بن جریر بن حازم از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * از ابوفزارة شنیدم که از یزید بن اصم از گفته خود میمونه حدیث می کرد که پیامبر (ص) در حالی که مُحْرَم نبوده اند با او ازدواج و زفاف کرده اند.

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای من نامه نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پرس که آیا در حالی که مُحْرَم بوده او را عقد فرموده است، پرسیدم گفت در حالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند او را عقد فرمود و در حالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند با او زفاف فرمود.

فضل بن دکین از جعفر بن برقان از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * پیش عطا نشسته بودم، مردی پیش او آمد و پرسید آیا ممکن است مُحْرَم ازدواج کند یا مُحْرَم را به همسری بگیرند؟ عطاء پاسخ داد که خداوند از هنگامی که نکاح را حلال کرده آن را حرام نفرموده است!؟ میمون می گوید من دخالت کردم و گفتم عمر بن عبدالعزیز برای من که در آن هنگام حاکم جزیره بودم نوشت که از یزید بن اصم که خواهرزاده میمونه بود پرسم که رسول خدا (ص) در حال احرام با او ازدواج کرده است یا در حالی که مُحْرَم نبوده است؟ یزید بن اصم پاسخ داد در حالی که مُحْرَم نبوده با او ازدواج فرمود، عطاء گفت ما هم این حدیث را از میمونه گرفته ایم و می شنیدیم که رسول خدا در حالی که مُحْرَم بوده اند او را تزویج فرموده اند.^۱

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید، از مطرف، از ربیع، از سلیمان بن یسار، از ابورافع ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا (ص) میمونه را در حالی که مُحْرَم نبود عقد فرمود و من خود واسطه میان آن دو بودم.

ابوضمره انس بن عیاض از گفته ربیعه بن ابی عبدالرحمان از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) ابورافع و مردی از انصار را در حالی که در مدینه بودند و

۱. ملاحظه می فرمایید که تعارض میان این روایات آن هم در سده دوم هجری تا این اندازه است و برای فقیه بسیار پرزحمت است که تمام جوانب را بررسی کند و فتوی دهد. و طبیعی است هرچه روزگار می گذرد دشوارتر می شود و در این صورت افراد کم اطلاع را شاید که با استدلال به یکی دو روایت اظهار نظر کنند.

پیش از آنکه برای عمره القضا از مدینه بیرون بیایند گسیل فرمودند و آن دو میمونه را به عقد رسول خدا درآوردند.

عازم بن فضل، از حماد بن زید از ایوب از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز برای من نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پرس، من از او پرسیدم، گفت پیامبر درحالی که محرم نبود او را عقد فرمود و درحالی که محرم نبود در منطقه سرف با او زفاف فرمود و گور میمونه هم همان جا و زیر ایوان کوچک قرار دارد.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از یزید بن اصم از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) درحالی که محرم نبود میمونه را عقد فرمود.

محمد بن عمر واقدی و فضل بن دکین هر دو از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر دادند که می گفته است: * به ابن مسیب گفتم عکرمه می پندارد که رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند، گفت آن دهان دریده دروغ می گوید، برو و دشنامش بده، و برای تو می گویم که رسول خدا درحالی که مُحْرِم بودند به مکه آمدند ولی پس از بیرون آمدن از احرام او را عقد فرمودند.

محمد بن فضل، از لیث، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نُمَیر، از یزید بن ابی زیاد از حکم از مقسم، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند و درحالی که محرم بودند در منطقه قاحه^۱ خون گرفتند.

یزید بن هارون، از هشام بن حسان، از عکرمه، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) در منطقه سَرَف درحالی که محرم بودند میمونه دختر حارث را عقد فرمود و پس از بازگشت از مکه - بیرون آمدن از احرام - در همان جا با او زفاف فرمود. یزید بن هارون می افزود که میمونه در سرف در گذشته و گورش آن جاست.

عبیدالله بن موسی، از ابن جریج از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا میمونه را درحالی که مُحْرِم بود عقد فرمود.

۱. قاحه: به معنی حیاط و گشادگی جلو خانه است و نام یکی از منازل میان مکه و مدینه است که در سه میلی مدینه واقع است، ابن اثیر در این باره دلیل ماده «قوح» توضیح داده است.

و همو، از اسرائیل از جابر از عکرمه، از ابن عباس ما را همینگونه خبر داد. محمد بن عبدالله اسدی، از رباح بن ابی معروف، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا در سَرَف و درحالی که مُحْرَم بود خاله ام میمونه را عقد فرمود، گوید ابن عباس در این کار اشکالی نمی دیده است.^۱

محمد بن عبدالله انصاری، از حبیب بن شهید ما را خبر داد که می گفته است: * از میمون بن مهران شنیده است که از ابن عباس نقل می کرده که رسول خدا درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

هوذة بن خلیفه از داود بن عبدالرحمان، از ابوالشعثاء جابر ما را خبر داد که می گفته است: * از ابن عباس شنیده که می گفته است رسول خدا درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

عنان بن مسلم، از وَهَب، از عبدالله بن عثمان بن خُثَیم، از سعید بن جُبَیر ما را خبر داد که می گفته است: * از ابن عباس شنیدم می گفت رسول خدا (ص) با خاله ام میمونه درحالی که آن حضرت مُحْرَم بود هم بستر شد!^۲

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عطاء ما را خبر داد که: * رسول خدا درحالی که مُحْرَم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نُمَیر و فضل بن دکین و محمد بن عبید هر سه از زکریاء بن ابی زائده، از عامر شعبی ما را خبر دادند که می گفته است: * پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بودند میمونه را عقد فرمودند، فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است که پیامبر درحالی که مُحْرَم بودند خون گرفتند.

عبدالله بن نُمیر و یعلی بن عبید و یزید بن هارون هر سه از اسماعیل بن ابی خالد، از عبدالله بن ابی سفر از عامر شعبی ما را خبر دادند که پیامبر (ص) درحالی که مُحْرَم بود

۱. برای آگاهی خوانندگان گرامی می گویم که در شیعه حرمت عقد در حال احرام مورد اجماع است. به کتاب جامع المدارک، ج ۲، ص ۳۹۸ مرحوم آیت الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری طاب ثراه و فاضل نعمان (ره)، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۰۳ مراجعه شود.

۲. ظاهراً در فقه اهل سنت هم این روایات ابن عباس پذیرفته نیست.

میمونه را مالک شد و نیز درحالی که محرم بود خون گرفت.

عبیدالله بن موسی هم از اسرائیل از جابر از عامر شعبی همانگونه ما را خبر داد. جریر بن عبدالحمید از منصور از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

مسلم بن ابراهیم از قره بن خالد از ابویزید مدینی هم همینگونه ما را خبر داد. واقدی، از ابن جریج از ابوزبیر از عکرمه ما را خبر داد که میمونه دختر حارث خود را به پیامبر (ص) هبه کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد بن عبدالرحمان از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * از عمره پرسیدند درست است که میمونه خود را به رسول خدا بخشیده است؟ گفت نه بلکه رسول خدا (ص) او را با مهریه پانصد درم عقد فرمود و عباس بن عبدالمطلب از سوی میمونه عهده دار این کار بود.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان از منصور از مجاهد ما را خبر دادند که می گفته است: * نام اصلی میمونه بره بوده و رسول خدا آن را به میمونه تغییر داد.^۱

سفیان بن عیینه از عمرو از ابوشعثا از ابن عباس ما را خبر داد که خاله اش میمونه او را گفته است که او و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می کرده اند.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ام هانی ما را خبر داد که می گفته است: * پیامبر (ص) و میمونه از یک ظرف غسل می کرده اند.

و همو با همین اسناد ما را خبر داد که پیامبر و میمونه از یک ظرف که کاسه بزرگی بود که در آن نشانه خمیر هم باقی مانده بود غسل می کردند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از شیبانی از عبدالله بن شداد از میمونه ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا (ص) در محل نماز خود بر روی سجاده بی از برگ خرما نماز می گزارد و من که در حال حیض بودم کنار سجاده دراز کشیده و خوابیده بودم و جامه آن حضرت به تن من برخورد می کرد.

مالک بن اسماعیل، از شریک از سماک، از عکرمه، از ابن عباس از میمونه ما را خبر

۱. پیش از این در شرح حال جویریّه هم آمده است که نامش بره بوده و رسول خدا آن را به جویریّه تغییر داده اند.

داد که می گفته است * من و رسول خدا جنب بودیم، من از آب دیگری غسل کردم که مقداری در دیگ باقی ماند، رسول خدا آمد و با بازمانده آب غسل فرمود، گفتم من از آن آب غسل کرده بودم، فرمود آب که جنب نبوده است.^۱

سعید بن منصور، از عبدالعزیز بن محمد از ابراهیم بن عقبه از کُریب از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرمودند ميمونه و ام الفضل و اسماء سه خواهر مؤمنند.

واقدی، از ابراهیم بن محمد آزاد کرده و وابسته قبیله خزاعه از صالح بن محمد، از ام ذره از خود ميمونه ما را خبر داد که می گفته است * شبی پیامبر از پیش من و حجره ام بیرون رفت من در را از پشت بستم، آن حضرت آمد و در زد و خواست در را بگشایم، من از گشودن آن خودداری کردم، فرمود سوگند می دهم که در را باز کنی، گفتم در شبی که نوبت من است پیش همسرانت می روی! فرمود چنین نکردم فشار ادرار احساس کردم - برای آن بیرون رفتم.

ابوولید هشام طیالسی، از لیث بن سعد از بُکیر از عبیدالله خولانی ما را خبر داد که می گفته است * خودم ميمونه همسر رسول خدا (ص) را دیدم که در پیراهنی بلند و گشاد بدون اینکه روی آن ازار پوشد نماز می گزارد.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از ابی فزارة از یزید بن اصم^۲ ما را خبر داد که می گفته است * ميمونه در حج خود - آخرین حجی که انجام داد - موهای سر خود را تراشید و هنگامی که مرد موهایش کوتاه و انبوه بود.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) درباره یکی از کنیزان ميمونه از او پرسیدند، گفت آزادش کردم، فرمودند کنیز چابکی بود و اگر می فروختی و بهای آن را در مورد خویشاوندان بینوای خود مصرف می کردی بهتر بود.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از یزید اصم ما را خبر داد که می گفته است * من و یکی از پسران طلحة بن عبیدالله به استقبال عایشه که از مکه برمی گشت رفتیم، آن پسر

۱. به احتمال بسیار نقل اینگونه روایات آن هم برای محارم به منظور جلوگیری از سخت گیری ها و وسواس مردم درباره نجس و پاکی بوده است.

۲. پیش از این ملاحظه فرمودید که او خواهرزاده ميمونه است.